باسمه تعالی

درس شماره20

۰۸/۰۹/۹۳ امارات معتبره - حجیّت خبر واحد - آیه نبأ

**خبر واحد(استدلال بر آیۀ نبأ)**

**بحث از مقتضی حجیت و عدم مانع حجیت در آیه**

بحث در این بود که آیه نبأ اگر دلالت بر حجیّت خبر واحد داشته باشد به مفهوم حالا یا به نحو سالبه کلیه یا به نحو سالبه جزئیه آیا مانعی از این ظهور وجود دارد یا وجود ندارد؟ مانع یک مانع داخلی است یک مانع خارجی مانع داخلی ظهور تعلیل هست در اینکه هر چیزی که غیر علمی باشد آن را نباید بهش توجه کرد و بر طبق امر غیر علمی نباید اقدام کرد خب پاسخ‌هایی برای این اشکال مطرح شده یکی از پاسخها، پاسخی است که مرحوم آخوند آن را پذیرفته و آورده که قبل از ایشان در کلام مرحوم شیخ در رسائل هم به این پاسخ اشاره شده مرحوم شیخ دوتا جواب در مورد این پاسخ داده‌اند یک جواب این است که اینکه جهالت مراد سفاهت باشد این خلاف ظاهر است این یک نکته ذاتاً خلاف ظاهر هست نکته دوم اینکه اگر ذاتاً هم خلاف ظاهر نباشد در مورد آیه قطعا باید این جهالت را باید به معنای عدم علم بگیریم به معنای سفاهت دیگر نیست به چه دلیل؟ اما به دلیل اینکه یک عاقل بلکه جماعتی از عقلاء بدون وثوق به خبر مخبر بر طبق خبر عمل نمی‌کنند همین جوری یک خبری کسی بیاورد یک خبر فاسقی بیاورد این بر طبق آن عمل نمی‌کنند اینکه اصحاب پیغمبر می‌خواستند بر طبق خبر ولید رفتار کنند به جهت اینکه وثوق به خبر ولید داشتند و عمل به خبر با وثوق خلاف قانون نیست خلاف قاعده عقلایی نیست بنابراین سفاهت نیست این مطلبی است که مرحوم شیخ مطرح می‌کند در مورد مطلب مرحوم شیخ دو نکته مطرح است یکی اینکه آیا واقعاً جهالت به معنای سفاهت خلاف ظاهر هست خب این نیاز به یک بررسی دارد که آیا خب این را می‌گویند جهالت گاهی اوقات در مقابل عقل به کار می‌رود کتاب العقل و الجهل گاهی اوقات جهل در مقابل علم قرار می‌گیرد گاهی

اوقات جهل در مقابل عقل قرار می‌گیرد خب بنابراین یکی از استعمالات شایع مثلاً جهالت به این معنا هست البته منحصر به این مطلب نیست مثلاً در آن روایت عبدالصمد ابن بشیر هست ««أیما رجل رکب أمرا بجهالة فلا شی‏ء علیه» آن جهالت به معنای عدم علم است خود...این مطلب هست که می‌گوید «ایّ الجهالتین...» آن ذیلش هم پیداست که جهالت به معنای عدم علم است این جور نیست که جهالت را در مورد عدم علم به کار نبریم ولی جهالت در مورد سفاهت هم به کار می‌رود. خب این البته یک مقدار نیاز به یک بررسی جدی‌تر در مورد موارد استعمالش دارد که آیا یک انصرافی به یک معنای خاصی دارد یا ندارد ولی من حالا از آن زاویه نمی‌خواهم بحث را ادامه بدهم این نکته را می‌خواهم بگویم که اگر جهالت هم، سفاهت هم به معنای خودش باشد ما می‌توانیم به گونه‌ای جهالت را معنا کنیم که همان سفاهت از آن دربیاید و من فکر می‌کنم اصلاً منشأ اینکه جهالت به معنای سفاهت شده همین نکته‌ای است که من عرض می‌کنم ببینید کلمه جهالت به معنای ندانستن است ندانستن یک موقعی به معنای این است که کسی آن مورد شخصی را نمی‌داند مثلاً می‌گویم من پاسخ استفتاء، سوال سائل را دادم از روی جهالت یعنی جوابش را نمی‌دانستم همین جوری یک چیزی گفتم این جهالت یعنی ندانستن حکم آن مسئله شخصی. یک موقعی هست اینکه می‌گویم جهالت حالا این جوری تعبیر بکنم جهالت به معنای ندانستن است ندانستن مفعول می‌خواهد محذوف جهالت یک موقعی به قرینه مورد همان مسئله‌ای هست که در موردش مورد صحبت هست مثلاً پاسخ سؤال سائل را دادم از روی جهالت یعنی از روی جهالت در پاسخ صحیح بدون اینکه پاسخ صحیح را بدانم جواب سؤال را دادم یک موقع جهالت حذف مفعولش به خاطر این است که اعتماد کردیم بر اینکه مراد از جهالت، جهالت در مطلق امور هست جهالت در متعارف امور هست یعنی یک سری امور هست که معمول افراد آن امور را باید بدانند ولی شخص آنها را نمی‌داند یعنی خود ما در فارسی یک کلمه‌ای بکار می‌بریم برای نفهمی، نفهمی یک موقع یعنی نفهمی آن مسئله خاص یک موقع نفهمی یعنی یا به معنای نفهمی به معنای کسی که قدرت فهم ندارد می‌گویند حذف مفعول گاهی اوقات به

خاطر این است که کسی توانایی این مبدأ را ندارد یا به معنای نفهمیدن در متعارف امور یک متعارف اموری هست که طرف این متعارف امور را نمی‌فهمد و هردوی اینها از تویش سفاهت در می‌آید در بحث «اکثرهم لا یعقلون» این به کتب تفسیر مراجعه کنید این بحث هست که چرا اینجا مفعولش حذف شده اینجا می‌گویند که «اکثرهم لا یعقلون» یعنی اکثریت اینها اصلاً قوه تعقل ندارند اکثر اینها قوه تعقل ندارند و قوه تعقل نداشتن یعنی سفاهت یعنی توانایی فهم کانّه ندارند از اینجا هست جهالت هم گاهی اوقات به معنای نداشتن قدرت تعقل است یا اینکه در متعارف امور که افراد معمولی آنها را می‌دانند این شخص آنها را نمی‌داند که آن هم ملازم با این است که قدرت تعقل ندارد که توانایی تعقل ندارد که در اکثر امور آن چیز را ندارد یا حالا اصلاً قدرت ذاتی ندارد یا به خاطر اینکه در محیطی که قرار گرفته بوده محیطی بوده که با این امور آشنا نبوده بنابراین آشنا نشده علی ایّ تقدیر یک نوع سفاهت و سادگی و یک چنین چیزی برای شخص حاصل شده این دو وجه که ما جهالت را به معنای کسی که توانایی فهم نداشته باشد یا جهالت به معنای کسی که در متعارف امور، اموری که معمول افراد می‌دانند این آن مأمور را نمی‌داند اینها ملازم با همان مفهوم سفاهت است یعنی این منشأی که جهالت به معنای سفاهت هست این است من حدس می‌زنم جهالت ابتدائاً به جهت حذف مفعول یک چنین مفادی پیدا کرده بعد کم کم به جهت وضع تعیّنی یکی از معانی جهالت سفاهت شده یعنی اگر هم ابتدائاً از باب این بوده که حذف مفعول یک دلالتی داشته بعد این حذف مفعول که خود واژه نفهمی که سفاهت به همان معنی نفهمی در فارسی است عقل در مقابل عقل هم یعنی دانستن عقل یعنی دانستن آن دانستن هم خود کلمه عقل هم که در مقابل جهل هست اینکه به معنای قوه عاقله شده شاید از همین جا باشد که در واقع عقل یعنی دانستن، دانستن یعنی دانستن امور متعارف یا توانایی دانستن ابتدائاً مصدر بوده به معنای آن دانستن بالفعل ولی بعد به وضع تعینی به معنای توانایی دانستن یا دانستن امور متعارف به کار رفته که همین منشأ شده که بعد به معنای قوه عاقله و امثال اینها هم به کار برود بنابراین

‍پرسش: ببخشید در مقابل عاقل هم مجنون هم سفیه دارد؟ پاسخ: بله طبیعتاً هم مجنون هم سفیه مجنون کسی است که اصلاً عقل ندارد و سفیه خب مرتبه‌ای از عقل را دارد ولی آن مرتبه‌ای که متعارف افراد دارند آن مرتبه را دارا نیست پرسش:...در غیر معاملات هم سفیه پاسخ: در آن هم می‌شود سفیه حالا گاهی اوقات آن سفاهتی که هست که طرف ممنوع در امور مالی می‌شود آن سفاهت در امور مالی است ولی فرض کنید کسی در جاهای دیگری اقداماتی که می‌کند از روی سفاهت است در امور مالی هم خیلی باهوش است امثال اینها ولی در اقدامات سیاسیش خیلی ممکن است سفاهت داشته باشد

پرسش: شما سفیه...سفاهت است یعنی کسی است عاقل است اما یکی از کارهایش بدون تعقل است پاسخ: خب همین را می‌خواهم بگویم

پرسش:... پاسخ: نه جهالت گاهی اوقات به معنای نداستن در مطلق امور است یعنی امور متعارف است یا ندانستنی که ناشی از نداشتن توانایی دانستن

پرسش: یعنی وقتی مثلاً بگویند این شخص جاهل است اگر مطلق بگذارند پاسخ: نه جاهل است جهالت می‌گوییم جهالت جاهل هم همین جور است فرق ندارد جهالت یا جاهل هردوی اینها حذف متعلقش می‌تواند به دلیل اعتماد بر مورد باشد یک موقعی هست

پرسش: نه اگر کلی بگوییم... پاسخ: خب اگر این باشد همین معنایی است که آقایان می‌کنند جهالت را به این معنا می‌گیرند یک جهالت

پرسش:...ولی بر طبق پاسخ: نه جهالت نسبت به مسأله خاص اگر این باشد معنایی است که معمول آقایان معنا می‌کنند ولی جهالت معلوم نیست حذف متعلقش به خاطر این باشد ممکن است حذف متعلقش به خاطر این است که مراد متعارف امور است یا مراد کسی است که توانایی اصلاً درک ندارد شبیه «اکثرهم لا یعقلون» عرض کردم عرض من این هست اگر هم نگوییم سفاهت به وضع تعینی به معنای جهالت به معنای سفاهت به وضع تعینی معنای سفاهت پیدا کرده

می‌توانیم سؤال را این جوری مطرح کنیم که متعلق جهالت در آیه قرآن چیست علت حذف متعلق چیست آیا حذف متعلقش به خاطر این هست که مراد از آن مجهولی که شخص به آن جهالت دارد آن مفعول محذوف حکم آن مورد است اینکه صدق مخبر است؟ یا مراد از جهالت جهالت در متعارف امور است یا اصلاً حذف متعلق به خاطر این هست که دیگر بدون متعلق قرارش می‌دهند یعنی مفعول را که حذف می‌کنند «اکثرهم لا یعقلون» می‌گویند این مفعول گاهی اوقات حذف می‌شود به خاطر اینکه کأنّه قدرت تعقل ندارد این جهالت هم کأنّه مفعول را حذف کرده به معنای اینکه کسی که کأنّه قدرت فهم ندارد قدرت درک ندارد

پرسش: چرا می‌گوییم...بگوییم درجه فهمش پایین است پاسخ: نه می‌تواند مراد این باشد آن یک مرحله دیگر است بله

پرسش:... پاسخ: نه حذف متعلق گاهی اوقات به خاطر این هست که بحث حذف متعلق دالّ بر عموم است آن یک بیان حالا عموم هم می‌خواهیم بگوییم یعنی عموم در متعارف موارد آن دالّ بر عموم حذف متعلق گاهی اوقات به خاطر این است که عموم است یعنی عموم در متعارف موارد این یک بیان یک بیان دیگر حذف متعلق به خاطر این است که فعل متعدی را ما لازم می‌کنیم

پرسش: نظر به مفعول نیست «هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ» پاسخ: دیگر نظر به مفعول نیست «هَلْ یَسْتَوِی الَّذینَ یَعْلَمُونَ وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ» «وَ الَّذینَ لا یَعْلَمُونَ» یعنی کسانی که کأنّه قدرت علم ندارند نمی‌دانند کأنّه کسانی که می‌دانند یعنی کسانی که قدرت علم دارند و کسانی که قدرت علم ندارند اینجاهایی که نظر به مفعول ندارد و فعل متعدی تبدیل می‌شود به فعل لازم جهالت می‌تواند از این سنخ باشد

پرسش: ولی این مذمت... آن وقت ندارد اگر کسی ندانستن به اینکه پاسخ: نه ندانستن ممکن است اختیاری باشد اینجور نیست غیر اختیاری باشد

پرسش: ... جهالت نبود پاسخ: جهالت نه قدرت ممکن است الان بالفعل ندارد ولی می‌توانسته برود یاد بگیرد الان بالفعل

پرسش: ... پاسخ: بعد حالا صبر کنید تطبیق در آیه را هم عرض می‌کنم عرض من خلاصه این هست که ما لازم نیست که جهالت را یک معنای دومی به نام سفاهت برایش درست کنیم تا بتوانیم پاسخ بدهیم نه جهالت می‌تواند به معنای خودش باشد بحث را اینجا بکنیم که چرا مفعول جهالت حذف شده است؟ آیا به دلیل اینکه به اعتماد اینکه مراد از مفعول همان مورد بوده؟ که آقایان این جور معنا می‌کنند یا به خاطر اینکه حذف مفعول به خاطر این است که مفعول ما عام بوده؟ البته مراد از عام یعنی متعارف امور را طرف فهم ندارد نمی‌داند یا به خاطر اینکه نظر به مفعول ندارد؟ به جهت اینکه مراد از جهالت یعنی کسی که توانایی بالفعل فهمیدن را ندارد؟ این جور معانی را همه اینها این دوتا معنای اخیری که کردم ملازم با همان سفاهتی هست که آقایان برای جهالت ذکر کرده‌اند یک معنای دیگری که ما هم احتمال می‌دادیم آن هم از این باب است ما می‌گفتیم ممکن است مراد از جهالت ندانستن اعتبار خبر باشد نه ندانستن مطابقت خبر با واقع آن هم یک جهت دیگر است که می‌گوید طرف اقدام بر خبر کرده از روی ندانی یعنی از روی نادانی از اینکه نباید اقدام به خبر کند خبر معتبر نیست آن هم می‌تواند مفعول حذف شده باشد به جهت اینکه آن چیزی که مناسب هست انسان بر طبق خبر اقدام کند خبری که معتبر است این جهالت می‌تواند به این معنا باشد که «عمل بالخبر عن جهالة» یعنی «عن جهالة بأنّه لا ینبغی عن یعمل بالخبر» نه عمل بالخبر عن جهالة یعنی عن جهالة بأنّ الخبر هل هو مطابق بالواقع و هل هو مخالف للواقع و امثال اینها این هم در واقع بازگشت به این می‌کند که مفعول محذوف جهالت چه باشد؟ به نظر می‌رسد خود این آیه یک ظهور یعنی یک ابتدائاً ظهور قوی ندارد منهای آن جهاتی که در جلسه قبل عرض کردیم که آن چیزی که باعث ندامت می‌شود آن مجرد مخالف خبر با واقع نیست. مخالفت خبر با واقعی که عن عذر باشد منشأ ندامت نمی‌شود. آن سفاهت هم اگر سفاهت معذور

باشد آن هم منشأ عذر نمی‌شود اگر سفاهت هم باشد باید سفاهت غیر معذورانه باشد. یعنی آن سفاهت و این بحث عدم اعتبار خبر را باید به یک جا برگردانیم باید چیزی باشد که در عمل کردن به خبر شخص معذور نباشد و الاّ اگر معذور باشد عقلش کم است خب عقلش کم است و توانایی هم ندارد آن چرا پشیمان بشود؟ خب همین مقدار بیشتر توانایی نداشته دیگر شخص بیشتر از آن چیزی که قدرت دارد که مأمور نیست و امثال اینها پس بنابراین

پرسش: ... عمل سفیهانه پاسخ: عمل سفیهانه‌ای که می‌توانسته غیر این رفتار کند

پرسش: نه ذاتاً سفیه باشد کارش سفیهانه است پاسخ: کار سفیهانه‌ای که یا اگر هم سفاهت دارد سفاهتی باشد که می‌توانسته سفیه نباشد به هر حال معذور نباشد در عمل سفیهانه‌اش باید معذور نباشد یا اگر هم سفاهت مراد سفاهت باشد سفاهت غیر معذور سفاهتی که

پرسش: ... پاسخ: خب باید اصلاح می‌کرده چرا نرفته اصلاح کند امثال اینها

پرسش: ...یک معنای دیگری... بجهالة من عاقبة الأمر مثلاً این به اینکه این کار را انجام می‌دهد آن انتهای این کاری که انجام می‌دهد به کجا می‌رسد بدون دانستن آن یعنی در حقیقت سنجیدن عاقبت این طوری بگوییم دیگر خیلی پاسخ: خب سنجیدن عاقبت هم همین است که دیگر یعنی سنجیدن عیب ندارد سنجیدن عاقبت اقدامش ناشی از این است که آیا این اقدامش عن حجة است یا از عن حجة نیست آن خیلی مهم نیست

پرسش: می‌گویم یعنی این طوری می‌شود... پاسخ: اشکال ندارد آن هم بگوییم باز نهایتاً باید به اینجا برگردد که منشأ اینکه انسان آن عاقبت را بدون عاقبت سنجی به ندامت می‌رسد این است که این رفتارش عن حجة هست یا عن حجة نیست می‌خواهم عرض بکنم این است بجهالة یعنی از سر جهالت از اینکه این رفتارش رفتار غیر معذورانه است یک چنین معنایی باید بر این آیه بکنیم خب این یک مطلب اما اشکال دومی که مرحوم شیخ اینجا مطرح می‌فرمایند

پرسش: ... پاسخ: صبر کنید دارم اشکال دوم را عرض می‌کنم اشکال دومی که مرحوم شیخ مطرح می‌کنند این هست که خب عدّه‌ای از عقلا بدون وثوق به خبر بر طبق خبر رفتار نمی‌کنند پس بنابراین قطعاً این کارشان سفاهت نیست پاسخ مطلب این است که مطلب مرحوم شیخ ابتدایش درست است ولی نتیجه گیریش درست نیست در اینکه عدّه‌ای از عقلا بدون وثوق به خبر برطبق خبر رفتار نمی‌کنند همین جور است درست است اشخاص شک داشته باشند که خبر درست است درست نیست بخواهند اقدام کنند آن هم اقدام مهمی که قتل و غارت و بزنند حمله کنند بگیرند ببندند امثال اینها در صورت شک اقدام نمی‌کنند ولی بحث این هست که وثوق پیدا کردن به خبر مخبر گاهی اوقات غیر عاقلانه است

پرسش: مثل قطع قطاع پاسخ: شبیه قطع قطاع به این معنا ببینید گاهی اوقات اولاً اشخاص تصور نمی‌کنند کأنّه یک آدم فاسق ممکن بیاید به پیغمبر دروغ بگوید می‌گویند پیغمبر کأنّه کسی جرأت نمی‌کنند بگوید که گرگی بیاید راست راست در روی پیغمبر بایستد دروغ بگوید در حالی که این خودش غفلت است نادانی است که خب نه آدمی که دروغگو هست به بزرگان هم دروغ می‌گوید آدمی که فاسق و دروغگو است دروغگو ابا ندارد از دروغ گفتن حتی به پیغمبر و امثال اینها... این یک نکته، نکته اینکه آنها منشأ وثوقشان به قول ولید استبعاد دروغ گفتن شخصی به پیغمبر باشد این یک نکته، نکته دوم اینکه گاهی اوقات به دلیل غلیان احساساتی که افراد دارند احساساتشان گل می‌کند مانع از تعقل صحیح می‌شود مرحوم جدّ ما در این کتاب الکلام یجرّ الکلام اولش یک نکته‌ای دارد ایشان می‌فرماید که انسان محکوم پنج حاکم است آن جور که یادم هست عقل است و عرف است و عادت است و شرع است و یک چیز دیگر هم انگار ایشان احساسات است پنجمیش احساسات است یا امثال اینها بعد ایشان می‌فرماید که خیلی وقتها اینکه عمل انسان سر بزند معلول این است که این حاکمها چگونه باهم کنار بیایند و امثال اینها برآیند حالا به تعبیر من برآیند نحوه عملکردهای این عاملهاست می‌گوید آدم تریاکی عقلش به او می‌گوید که تریاک نکش ولی آن عادت

نمی‌گذارد حتی گاهی اوقات دیگر لذت هم نمی‌برد از باب لذت نیست که بگوییم آن احساسات و امثال اینهاست نه این دیگر عادت شده برایش نمی‌تواند آن عادت را کنار بگذارد امثال اینها یکی چیزهایی که انسانها را تحریک می‌کند بحث احساسات است بخصوص در روحیه جنگجویی و آن احساسات خاصی که گاهی اوقات بوده این احساسات گاهی اوقات مانع تعقل افراد می‌شود می‌آید می‌گوید که بابا اینها آماده شده‌اند با شما بجنگند مخالفت کرده‌اند می‌گوید خب بگیرید بکشید چه کنید بدون تعقل و بدون تفکر اصلاً «فتبیّنوا» یک نسخه دیگرش فتثبّتوا است تثبتوا یعنی تأمّل کنید تثبت کنید همین جوری بی‌گدار به آب نزنید اگر یک مقدار تثبت می‌کردند و تحقیق می‌کردند خیلی زود خودشان متوجه می‌شدند که قضیه، قضیه‌ی چیزی نیست یعنی می‌خواهم عرض بکنم وثوق پیدا می‌کردند ولی این وثوق ممکن است ناشی از ویژگی ذاتی آن خبر نبوده باشد به خاطر اینکه احساسات تحریک شده و غلیان احساسات منشأ وثوق شده و اینها سفاهت است اینها نادانی است رفتارهایی که انسانها دارند انسانها تعبیری که در آیه قرآن هست «الحدّة ضرب من الجنون لأنّ صاحبه یندم فإذا لم یندم فجنونه مستحکم» اینکه بخصوص اینجا ندامت هم در این آیه آمده ندامت به خاطر این هست که انسان گاهی اوقات عصبانی می‌شود عصبانیت جلوی تعقل انسان را هم می‌گیرد و این جور نیست که گروهی از عقلا عصبانی نشوند نه عصبانی می‌شوند و این عصبانیت منشأ این می‌شود که وثوق پیدا کنند ولی این وثوق ناشی از عصبانیت ناشی از عدم تثبت ناشی از عدم تفکر این سفاهت است نادانی است به خاطر همین «الحدّة ضرب من الجنون لأنّ صاحبه یندم» این هم دقیقاً همین است در آیه شریفه دو جهت عرض کردم یا به جهت اینکه خیال می‌کنند که حالا که فاسق شد دیگر دروغ نمی‌گوید جهت دوم اینکه عرض کنم احساسات را بخصوص امور مهمه

پرسش: فاسق شد را... جلوی پیغمبر پاسخ: فاسق شد جلوی پیغمبر هم دروغ می‌گوید آنها خیال می‌کردند فاسق جلوی پیغمبر دروغ نمی‌گوید می‌‌گوید نه فاسق

شد رادع ندارد کاذب آدم کاذب کسی که عادت کرده به کذب جلوی پیغمبر هم دروغ می‌گوید فاسق به معنای کاذب آن را بحثش گذشت آدم دروغگو عادت کرده به دروغ گفتن جلوی پیغمبر هم دروغ می‌گوید او خیلی چیز نکنید که جلوی پیغمبر که دیگر دروغ نمی‌گوید نه اینها جلوی پیغمبر هم دروغ می‌گویند عرض کنم خدمت شما بنابراین عمل عن وثوق هست ولی عمل عن وثوقٍ الزاماً عمل غیر سفیهانه نیست ممکن است عمل سفیهانه باشد این است که

پرسش: ...پیامبر یک شخص ظاهر الفسقی را فرستاد پاسخ: آن را قبلاً توضیحش را دادم، قبلاً توضیحش را دادم آنکه شخصی بوده دروغگو عیب ندارد دروغگو ولی شخصی بوده

پرسش: ... پاسخ: نه این جور نیست شخص ممکن است دروغگو باشد ولی خیلی کار خودش را خوب انجام بدهد بسیار در کار چیز شایسته باشد بله شما توجه ندارید این جور نیست که

پرسش: ... امیر المؤمنین هم والی بوده درست است؟ پاسخ: نه نه آنکه والی هست زیاد است مثلاً زیادی که امیر هست این جور نبوده که حضرت علی علیه السلام او را چیز بدانند ولی بعضی افراد هستند تحت کنترل وقتی قرار می‌گیرند می‌توانند رفتار مناسب انجام بدهند شریح قاضی که حضرت امیر علیه السلام بر قضاوتش باقی می‌گذارد آدم باهوشی بوده هر چند تحمیلی است باقی ماندن شریح بر قضاوتش ولی این جور نیست که شریح نتواند حضرت می‌گوید شما چیز بکن ولی به من عرضه کن من درست و غلطش را چیز می‌کنم به عنوان ابزار می‌شود استفاده کرد این جور لازم نیست که آدمی که دروغگو باشد این جور نیست که در هیچ چیز شایستگی نداشته باشد بسیاری از کسانی که کارهای شایسته انجام می‌دهند بخصوص در امرا و امثال اینها آن عدالتی که ما شرعاً می‌خواهیم ندارند ولی باید سیستم، سیستمی باشد که کنترل این جور افراد را داشته باشد که طرف حالا که چیز شد نتواند سر سیستم کلاه بگذارد امثال اینها حالا بماند

پرسش: ...پدر سوختگیشان... پاسخ: نه در بعضی مراحل به قول چیز می‌گوید که فردوسی می‌گوید در مورد اینکه یک فرستاده‌ای باید بر یک جایی برسد فردوسی می‌گوید:

فرستاده باید فرستاده‌ای ـــ درون پر زمکر و برون ساده‌ای

در بعضی مراحل یک فرستاده این جوری است خب این در شرایط عادی هیچ مشکلی ایجاد نمی‌شود ولی اینکه یک شرایط ویژه پیش بیاید این شرایط ویژه خب پیغمبر هم خب تحقیق می‌کرده حالا آن ولید که می‌آمده همین جور به محض گفتنش ترتیب اثر نمی‌داده این مردم بودند که خیلی عجله داشتند می‌گفتند حالا که ولید یک چنین خبری داد برویم بریزیم غارت کنیم «لَوْ یُطیعُکُمْ فی کَثیرٍ مِنَ اْلأَمْرِ لَعَنِتُّمْ» ادامه آیه که اشاره می‌کند که پیغمبر نباید اینجوی باشد که از شما اگر پیروی می‌کرد که اینجا پیروی نکرد شما چیز نشوید که پیغمبر باید حرف ما را گوش کند نه خودتان هم فهمیدید که پیغمبر نباید حرف شما را گوش کند و توقع گوش کردن حرف پیغمبر نداشته باشید

پرسش: یعنی آیه ولید را رسوا نکرد پاسخ: نه

پرسش: ولید شخص رسوایی بود پاسخ: بله همین جور است آیه...

پرسش: ...استفاده شده که تو فاسقی ... پاسخ: اشتباه است آن اشتباه است نه

پرسش: فرمودید می‌گوییم که معلوم بوده فسقش پاسخ: عرض کردم این نکته را در جلسه قبل اشاره کردم گفتم اگر قرار باشد ولید فاسق نبوده و یک موقعی هست فاسق بوده یک موقعی هست نه طرف ظاهر الفساد بوده ظاهر العداله بوده یک موقعی هست مجهول الحال بوده بر طبق مجهول الحال عمل کردن سفاهت است یک موقع هست حالا این را بگذارید بعداً جلسه بعد در موردش یک صحبتی می‌کنیم حالا من می‌خواهم امروز اجاره بدهید

پرسش: ... تعبیر قرآنی...استفاده شده علیه ولید پاسخ: اشکال ندارد همین جور است فاسقی آیه قرآن که می‌گوید فاسقی

پرسش: یعنی برای اعصار بعدی که زمان ایشان هم نبوده پاسخ: نبوده هم می‌گوید فاسقی می‌گوید پیدا بوده که آن موقع فاسق بودی دیگر

پرسش: ... اگر قرآن رسوایش نکرده بود پاسخ: برای بعدیها قرآن رسوایش می‌کند دیگر برای بعدیها خب حالا این را توضیحش را من در جلسات قبل داده‌ام ولی اجاره بدهید من بعداً در جلسه بعد این را بیشتر توضیح بدهم آن را که عرض کردم که اگر قرار باشد که ولید را نمی‌دانستند فاسق باشد این مذمتی که از این آیه استفاده می‌شد این مذمت جا نداشت حالا این را بعد عرض می‌کنم

پرسش: مذمت ازآیه استفاده می‌شود پاسخ: از آیه استفاده می‌شود که دارد اینها را مذمت می‌کند «لَوْ یُطیعُکُمْ فی کَثیرٍ مِنَ اْلأَمْرِ لَعَنِتُّمْ» شما یک امثال اینها این اصلاً ادامه همین است توجه به این چیز نیست که این آیه در مقام مذمت افراد هست و اگر اینها نمی‌دانستند محل مذمت نیست حالا این را توضیح می‌دهم که چطور محل مذمت نیست خب حالا من می‌خواهم یک بحث خارجی را بکنم آن بحث چیز را حالا نمی‌رسیم آن بحث عامل خارجی را آن مانع خارجی آن را پس فردا انشاء الله بحث می‌کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»